



The Crisis of Character Development in Goli Taraghi's "The Pear Tree"

Mahdi Javidshad¹
Sahar Khoshsorour^{2*}

Abstract

In "The Pear Tree" from the collection *Elsewhere* (2000), Goli Taraghi presents a first-person narrative about a writer and university professor who struggles to overcome scientific stagnation, face the past, and reassess his achievements and losses. In the background of these struggles, there is the Damavand garden and the pear tree which symbolize the flourishing and static contradiction within the narrator-character. The present article reads the narrative in terms of Eric Erikson's psychosocial theory to analyze its crises of character development. The significance of this study is in explaining the roots of the narrator's motivations and feelings which can lead to a better understanding of the complexity of the role of social and psychological concerns in overcoming his personality crises. Since the narrator is in his late sixties, the range that can be considered as the end of middle age and the beginning of the period after it, the 7th and 8th stages of Erikson's development are used in the analysis of his personality. These stages are characterized by the binaries of "generativity vs. stagnation" and "ego integrity vs. despair" and can lead to the acquisition of the moral virtues of "care" and "wisdom." This study concludes that while the narrator-character succeeds in passing through the 7th stage and acquiring the virtue of care, he is somewhat unsuccessful in the struggle for the acquisition of ego integrity and wisdom, although at the end of the story he evidently tries to achieve them.

Keywords: "The Pear Tree", Psychoanalytical Criticism, Personality Crisis, Generativity, Integrity

Extended Abstract

1. Introduction

Psychological mechanisms, such as projection, association and stream of consciousness, play an important role in Goli Taraghi's "The Pear Tree," which

1. Assistant Professor of English Language and Literature, University of Arak, Arak, Iran.
(m-javidshad@araku.ac.ir)

*2. PhD candidate in Psychology, Mohaqeq Ardebili University, Ardebil, Iran.

(Corresponding Author: khoshsorour@uma.ac.ir)

revolves around the emotions and motivations of the protagonist. The present study draws on Erik Erikson's psychosocial theory to analyze the middle-age concerns of the protagonist from a psychoanalytical point of view in order to arrive at a better understanding of the protagonist.

2. Theoretical Framework

Erik Erikson's psychosocial theory has been adopted as the theoretical framework of the present study. The focus of the study is on the 7th and 8th characteristics of Erikson theory of development, which cover middle age and later. This period is characterized by "generativity vs. stagnation" and "integrity vs. despair."

3. Methodology

In the present article, Erik Erikson's psychosocial theory has been used to analyze the concerns connected with a specific period of the protagonist of Goli Taraghi's "The Pear Tree." The characteristics of the 7th and 8th stages of Erikson's theory have been focused on in the study of this text.

4. Discussion and Analysis

The pear tree symbolizes 'generativity vs. stagnation'. Numerous references to this tree make the narrator remember his sterility. Throughout the story, the protagonist struggles in his mind with his sterility and middle-age crisis, with the outside world being symbolized through the garden. He finds himself destined to fight the stagnation and achieve generativity through writing, which in a way makes him isolated in the story. He shows signs of the emotional crisis associated with the end of the middle age, which according to Erikson is the 7th stage of development. His inability to write can symbolize crises associated with the 7th and 8th stages of development.

5. Conclusion

"The Pear Tree" is packed with descriptions of the psychosocial condition of the protagonist. The protagonist experience two crises throughout the story. The first half of the story mostly deals with 'generativity vs. stagnation', while the second part revolves around 'integrity vs. despair'. The protagonist successfully overcomes the 'generativity vs. stagnation'. The virtue of 'wisdom' can be gained for him after encountering the 'integrity vs. despair' binary opposition.

Select Bibliography

- Erikson, E. H. 1968. *Identity: Youth and Crisis*. New York and London: W. W. Norton and Company.
- Erikson, E. H. 1977. *Childhood and Society*. London: Paladin Books.
- Fani, K. and Dehbashi, A. 1380 [2001]. "Naqd-e Adabi: Goftegou ba Goli-e Taraghi." *Bokhara* 19: 30-54.
- Hammak, Ph. 2015. "Theoretical Foundations of Identity." In: McLean K. C. and M. Syed (eds.). *The Oxford Handbook of Identity Development*. Oxford: Oxford University Press. pp. 11-30.
- Lachman, M. E. and Bertrand, R. M. 2001. "Personality and the Self in Midlife." In: Lachman, M. E. (ed.). *Handbook of Midlife Development*. New York: John Wiley and Sons. pp. 279-309.
- Lachman, M. E. and James, J. B. 1997. "Charting the Course of Midlife Development: An Overview." In: M. E. Lachman and J. B. James (eds.). *Multiple Paths of Midlife Development*. Chicago and London: University of Chicago Press. pp. 1-17.
- Taraghi, G. 1379 [2000]. *Jayi Digar*. Tehran: Niloufar.

How to cite:

Javidshad, Mahdi. and Khoshsorour, Sahar. 2022. "The Crisis of Character Development in Goli Taraghi's "The Pear Tree"", *Naqd va Nazaryeh Adabi*, 13(1): 183-206. DOI:10.22124/naqd.2022.20832.2284

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Naqd va Nazaryeh Adabi (Literary Theory and Criticism)*.

This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.



بحران رشد شخصیت در «درخت گلابی» نوشته گلای ترقی

سحر خوش سرور^{۱*}

مهدی جاویدشاد^۲

چکیده

گلای ترقی در داستان «درخت گلابی» از مجموعه جایی دیگر (۱۳۷۹)، روایتی اول شخص از زبان یک نویسنده و استاد دانشگاه را ارائه می‌کند که در آن تقلاهای او برای عبور از رکود علمی و همچنین مواجهه با گذشته و مرور دستاوردها و ازدست‌رفته‌ها به تصویر کشیده می‌شود. در پس‌زمینه این تقلاها، باغ دماوند و درخت گلابی وجود دارند که به شکل نمادین، تضاد شکوفایی و ایستایی درون راوی-شخصیت را نشان می‌دهند. مقاله پیش‌رو روایت شخصیت محوری داستان را با مبانی نظریه روانی-اجتماعی اریکسون مورد خوانش قرار می‌دهد تا بحران رشد شخصیت موجود در آن را تحلیل کند. اهمیت این بررسی در تبیین ریشه انگیزه‌ها و احساسات راوی-شخصیت و درک هرچه بهتر درهم‌تنیدگی دغدغه‌های اجتماعی و روانی در گذر از بحران‌های شخصیتی اوست. از آنجاکه راوی در نزدیکی شصت‌سالگی است، محدوده‌ای که می‌توان آن را اواخر میان‌سالی و آغاز دوره پس از آن دانست، مراحل هفتم و هشتم رشد اریکسون که مشخصه آنها عبور از دوگانه‌های «زاینده‌گی در برابر رکود» و «یکپارچگی نفس در برابر ناامیدی» به‌منظور کسب فضائل اخلاقی «مراقبت» و «خرد» است، در تحلیل شخصیت او مورد استفاده قرار می‌گیرند. این پژوهش نتیجه می‌گیرد درحالی‌که راوی-شخصیت در عبور از مرحله هفتم و کسب فضیلت مراقبت موفق است، در جدال برای کسب یکپارچگی نفس و خرد، تاحدی ناموفق است، اگرچه در پایان داستان تلاش‌های او برای کسب آنها مشهود است.

واژگان کلیدی: درخت گلابی، نقد روانکاوانه، بحران شخصیت، زاینده‌گی، یکپارچگی نفس

۱. استادیار زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه اراک، اراک، ایران. m-jaavidshad@araku.ac.ir

* khoshsorour@uma.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری روانشناسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. (نویسنده مسئول)

۱- مقدمه

گلی ترقی یکی از برجسته‌ترین داستان‌نویسان معاصر است که همواره به خاطر نثر زیبا، روان و سلیس‌اش مورد تحسین منتقدان بوده‌است. مسئله زبان و امکاناتی که زبان به نویسنده می‌دهد، از دغدغه‌های همیشگی شخص ترقی نیز بوده‌است. او در مصاحبه‌های مختلف، از لذت نوشتن به زبان فارسی سخن می‌گوید و در مصاحبه با فانی و دهباشی، به امکانات زبان فارسی و وظیفه نویسنده در قبال آن اشاره می‌کند: «من فکر می‌کنم که با این زبان می‌شود همه کار کرد [...] باید در نهایت تواضع با این زبان کنار آمد و مهارش کرد» (فانی و دهباشی، ۱۳۸۰: ۵۴). داستان کوتاه «درخت گلابی» را می‌توان یکی از بهترین مصادیق چیره‌دستی ترقی در به‌کارگیری زبان دانست. اختصار، روایت‌گری تصویری و به‌کارگیری نمای باز و بسته در توصیفات (مانند آنچه در روایت سینمایی دیده می‌شود) از بارزترین ویژگی‌های روایی در این اثر است که در توصیفات پایانی داستان به اوج می‌رسد:

ابتدای شب است، شبی روشن و شفاف. ماه بالای سر باغ می‌درخشد. انگورها، انگورهای نارس زیر نور مهتابی آسمان تالو خیره‌کننده‌ای دارند. گیل‌های سرخ آبدار چشمک می‌زنند. درخت سیب از همیشه سرحال‌تر است و شاخه‌هایش از وفور بار و سنگینی میوه‌های وزین از میان‌تا شده، در شرف شکستن است [...] باغ انباشته از تپش و نجوا و زمزمه است، لبریز از هیاهوی حیاتی مغرور. درختان فاتح و خوشبخت شاخه‌های سرشار خود را به سوی من و دنیا دراز کرده‌اند - همه جز درخت گلابی که با بدنی خاموش و دست‌هایی خالی میان آن‌همه ولوله و رشد و رویش ایستاده و گوشش بدهکار به ملامت این و آن نیست (ترقی، ۱۳۷۹: ۱۵۱).

علاوه بر ویژگی‌های زبانی پیشتر ذکر شده، آرایه ادبی «جان‌بخشی به اشیاء» به کرات در «درخت گلابی» دیده می‌شود که با توجه به رابطه راوی داستان با درختان باغ در پیرنگ داستان، می‌توان گفت که ترقی امکانات زبان را نهایتاً در خدمت درون‌مایه داستان قرار می‌دهد. «ناباروری» را می‌توان درون‌مایه اصلی داستان «درخت گلابی» دانست. راوی داستان که فیلسوف، نویسنده و استاد دانشگاه است، به باغ دماوند، باغ پدری خود، پناه آورده تا بتواند کتابی را که سال‌ها از نوشتنش عاجز بوده به اتمام برساند. در آغاز داستان، درحالی‌که نویسنده برای نوشتن تقلا می‌کند، رشته افکار او توسط باغبان پیر پاره می‌شود. باغبان حامل خبر ناباروری درخت گلابی است و از او، مالک باغ، می‌خواهد که برای این درخت کاری کند. با آنکه نویسنده مکرراً به درخواست باغبان بی‌توجهی می‌کند، باغبان، در

ادامه، کدخدای ده را همراه خود می‌کند تا در مراسمی آئینی، با تهدید درخت گلابی به قطع شدن و نهایتاً پادرمیانی کدخدا و تعهد گرفتن از گلابی، آن را به بار دادن تشویق کنند. در بحبویه مصاحبت با ریش سفیدها، فیلسوف داستان غرق در گذشته می‌شود و خاطرات عشق نوجوانی خود به دختری به نام «میم» را مرور می‌کند. در پایان، راوی داستان از دنیای درون خود خارج می‌شود، مجذوب محیط بیرون و درختان باغ می‌گردد و صرفِ نگرستن به اطراف، او را غرق در شغف می‌کند.

در طول داستان، استفاده مکرر از آرایه جان بخشی به اشیاء، اشاره به فرافکنی‌های راوی داستان بر درختان باغ دارد. همچنین، اثر ترقی مملو از تداعی‌ها و سیلان‌های ذهنی شخصیت محوری داستان است. حضور پررنگ این تکنیک‌ها در داستان بدان معناست که از نظر ترقی، ادبیات هم پدیده‌ای زبانی و هم پدیده‌ای روانشناختی است. این ادعا توسط شخص ترقی نیز تأیید می‌شود. در مصاحبه با فانی و دهباشی، ترقی به دغدغه‌های روانشناختی خود اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد «از من پرسیده‌اند چرا قهرمان‌های قصه‌هایم اغلب مرد هستند. چرا ندارد. آدمیزاد ترکیبی از نرینه و مادینه است (انیما و انیموس) و در حوزه تخیل این تقسیم بندی از بین می‌رود. به همین دلیل است که من به ادبیات زنانه و مردانه اعتقاد ندارم» (فانی و دهباشی، ۱۳۸۰: ۳۸). یا در جایی دیگر در همان مصاحبه می‌گوید: «بدن ما اغلب با ما حرف می‌زند. دردهای جسمانی، اکثراً، ریشه روانی دارند. ناخودآگاه است که به در و دیوار جسم می‌کوبد و نارضایتی و خشم خود را به گوشمان می‌رساند» (همان: ۴۹). با توجه به محوریت سازوکارهای روانشناختی فرافکنی، تداعی و سیلان ذهن در «درخت گلابی»، این داستان را می‌توان یکی از بهترین نمونه‌های تجلی دغدغه‌های روانشناختی ترقی در ادبیات دانست.

«درخت گلابی» را می‌توان در دسته داستان‌های شخصیت یا داستان‌های روانشناختی جای داد، بدان معنا که تمرکز اصلی اثر بر احساسات و انگیزه‌های شخصیت اصلی داستان و عاقبت او به‌عنوان یک شخص است.^(۱) باتوجه به محوریت شخصیت‌پردازی در «درخت گلابی»، پژوهش پیش‌رو بحران رشد شخصیت در نظریه روانی-اجتماعی اریک اریکسون^۱ را به‌عنوان مبنای نظری پژوهش مورد استفاده قرار می‌دهد. از آنجاکه شخصیت محوری داستان در دوران میان‌سالی و پس از آن قرار دارد، ویژگی‌های هفتمین و هشتمین مراحل رشد

1. Erik Erikson

اریکسون، که مشخصه‌ی آنها به ترتیب تقابل نیروهای «زاینده‌گی در برابر رکود» و «یکپارچگی نفس در برابر ناامیدی» است، برای درک بهتر شخصیت‌پردازی او به کار بسته می‌شود.

۱-۱- پیشینه تحقیق

آل‌سید و کیخایی (۱۳۹۹) در «روایت درخت گلابی، ترجمان امکان امید»، بر روایات موجود در داستان متمرکز می‌شوند و معتقدند گذر از پرداختن صرف به روایت محوری راوی، منجر به درک درهم‌تنیدگی روایات و کنش و واکنش شخصیت‌ها به واقعیت‌القایی می‌شود و نتیجتاً می‌توان وضعیت فرهنگی-اجتماعی را مورد نقد و بررسی قرار داد. وهابی دریاکناری و حسینی (۱۳۹۶) در «اسطوره «یاد و فراموشی» در «درخت گلابی» گلی ترقی» نمادهای موجود در اثر را بررسی می‌کنند و در قسمت‌هایی از مقاله، رویکرد فرویدی به داستان دارند. اما تمرکز اصلی مقاله بر اسطوره «یاد و فراموشی» و بازگشت به من‌اصیل و خویش‌تن خویش است. نوذر نیازی (۱۳۹۴) در «خوانشی بوم‌گرایانه از داستان کوتاه «درخت گلابی» نوشته گلی ترقی»، معتقد است که برجسته‌سازی نقش درخت گلابی در داستان به‌منظور بازتعریف رابطه انسان با طبیعت است و به همین علت خوانشی بوم‌گرایانه از داستان با تأکید بر ارزش‌گذاری‌های ابزار و ذاتی به طبیعت ارائه می‌کند. علاوه بر مقالات علمی مذکور، داستان «درخت گلابی» در نقدهای مروری مورد بررسی قرار گرفته است، اما هیچ‌کدام این داستان را با مبانی نظری شخصیت‌اریکسون مورد خوانش قرار نداده‌اند. لازم به ذکر است که مراحل رشد اریکسون در برخی پژوهش‌های ادبی داخل کشور به‌عنوان مبنای نظری مورد استفاده قرار گرفته‌اند. محرمی و دیگران (۱۳۹۰) در مقاله خود از مراحل اریکسون بهره می‌برند تا با تمرکز بر مسائل ابتکار، خلاقیت، احساس گناه، علاقه به اسباب‌بازی و حیوانات، به درک بهتری از شخصیت‌پردازی کودکان در آثار هوشنگ مرادی دست یابند. در مقاله افزلی و دیگران (۱۳۹۷)، بحران‌های هویت در رمان *ساقه بامبو* نوشته سعود سنعوسی، نویسنده کویتی، را جستجو می‌کنند و بر رابطه مسائل روانی، اجتماعی و اقتصادی در زندگی مهاجران متمرکز می‌شوند. ملکی و دیگران (۱۳۹۹) در مقاله خود، مسائل رضایت درونی، ثمربخشی و امیدواری را با پس‌زمینه مبانی نظری اریکسون در آثار فریدون مشیری واکاوی می‌کنند.

۲- مبانی نظری

۲-۱- میان‌سال‌ی و مسئله «زاینده‌گی» و «مراقبت»

امروزه بخش مهمی از برداشت‌ها یا خوانش‌های نظام‌مند و نظریه‌محور از ادبیات مرهون نقد روانکاوانه است. بدون شک، آرای زیگموند فروید پایه‌گذار این نهضت است و تمامی نظریه‌پردازان پسا‌فرویدی، چه در مقام موافق یا مخالف، وام‌دار آنها هستند. اما نباید فراموش کرد که شخص فروید نیز متأثر از ادبیات بوده و در نوشته‌های خود همچون تعبیر رؤیاهای^۱ با اتکا به آثار ادبی همچون ادیپ^۲ و هملت^۳ به یافته‌های خود اعتبار می‌بخشیده‌است. بنابراین ادبیات و روانشناسی همواره در رابطه‌ای دوسویه با یکدیگر هستند و تعامل آنها به درک هرچه بهتر فردیت تاریخی- اساطیری منجر می‌شود.

با توجه به گستردگی روش‌های نقد ادبی روانکاوی، سنت‌های تفسیری آن ناهمگون‌اند. در واقع «نقد ادبی روانکاوی مطالعاتی منسجم نیست. اما تمامی انواع آن، دست‌کم تا اندازه‌ای، معتقدند که ادبیات [...] اساساً با روان پیوند دارد» (Surprenant, 2006: 200). این نقد ممکن است در اشکال مختلفی تبلور یابد. به‌عنوان مثال، می‌توان از طریق یک اثر ادبی خاص به تحلیل روانی نویسنده آن پی برد؛ یا می‌توان با به‌کارگیری مفاهیم روانکاوی همچون عقده ادیپ، نهاد، آنیما، سایه و غیره، به تحلیل انگیزه‌ها، آمال و یا سرکوب‌های روانی شخصیت یا شخصیت‌های آثار ادبی پرداخت. از طرفی دیگر، مفاهیم روانکاوی در بررسی ساختار روایی متون، از جمله متون ادبی و یا حتی متون روانشناسی مورد استفاده قرار می‌گیرند. اما با وجود روش‌های متنوع، نقطه‌ی اشتراک آنها ذات کهن‌الگویی‌شان است، بدین معنا که خوانش‌های خاص می‌تواند به نتایج جمعی بشری منتج شود.

با ظهور کارل یونگ جنبه‌های جمعی روانکاوی مورد توجه بیشتری قرار می‌گیرند. او معتقد است که ناخودآگاه جمعی بشری از غرایز و کهن‌الگوهایی تشکیل یافته که نمادهایی جهان شمول‌اند و از بخش‌هایی همچون پیرمرد حکیم، سایه، و آنیما و آنیموس تشکیل شده‌اند. کهن-الگوها که در اشکال وقایع، اشخاص، نمادها و درون‌مایه‌ها پدیدار می‌شوند، بخش مهمی از تجارب طولانی بشر هستند (Stevens, 2006: 84) و با کاوش در تجربیات شخصی می‌توان آنها را واکاوی نمود. یکی از الگوهای کهن‌الگویی که یونگ بدان اشاره دارد، احساسات و افکار مربوط به سال‌های

1. The Interpretation of Dreams
2. Oedipus
3. Hamlet

میان‌سالی است، دورانی که درباره زمان شروع و پایان آن میان نظریه‌پردازان اختلاف نظر وجود دارد، اما متداول‌ترین عقیده این است که میان‌سالی در چهل‌سالگی آغاز می‌شود و در شصت یا شصت‌وپنج‌سالگی به پایان می‌رسد (Lachman and Bertrand, 2001: 280).

یونگ و اریکسون مشهورترین نظریات مربوط به سلامت روان در دوران میان‌سالی را مطرح نموده‌اند (Lachman and James, 1997: 5). یونگ دوران میان‌سالی را بعدازظهر زندگی می‌نامد و معتقد است که افراد معدودی آماده این دوران هستند. او تأکید می‌کند که تغییرات روحی و جسمی در دوران میان‌سالی نه‌تنها نباید دچار سوء تعبیر شوند و بحران لقب گیرند، بلکه باید به‌عنوان بخش طبیعی رشد در نظر گرفته شوند. اگر این تلقی صورت نگیرد و افراد با اهدافی غیر از اهداف دوران جوانی وارد میان‌سالی نشوند، آنها امکان رشد و تغییر را از دست خواهند داد (همان: ۶). یونگ میان‌سالی را نقطه عطفی می‌داند که اشخاص به‌تدریج به این شناخت می‌رسند که ارزش‌ها و آرمان‌هایی که پیش از این در زندگی بنا نهاده‌اند، برای ورود معنادار به نیمه دوم زندگی کافی نیستند (Staudinger and Bluck, 2001: 12).

نظریه‌پردازان مختلف، به روش‌های خاص خود چالش‌های مربوط به میان‌سالی را برشمرده‌اند. اریکسون به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین متفکران این حوزه، بخشی از نظریه رشد خود را معطوف به میان‌سالی می‌کند. دستاورد مهم اریکسون در بسط نظریه فروید و ارائه مفهوم رشد مادام‌العمر است. درحالی‌که نظریه رشد شخصیت فروید، که رشد روانی-جنسی نامیده می‌شود، محدود به دوران کودکی است، اریکسون با ارائه نظریه رشد روانی-اجتماعی، رویکرد کودک‌محور موجود در نظریه فروید را با نگاه مادام‌العمر به رشد جایگزین می‌کند و بر جنبه‌های اجتماعی تأکید می‌کند (Lachman and Bertrand, 2001: 281). وی معتقد بود که فروید بر اهمیت عوامل تعیین‌کننده زیست‌شناختی و جنسی، بیش از حد تأکید می‌کند؛ درحالی‌که در نظر اریکسون، شخصیت محصول تاریخ، فرهنگ و زیست‌شناسی است. اریکسون قائل به اصل اپی ژنتیک بود. این اصل بیان می‌کند که مراحل رشد از قبل توسط ژنتیک تعیین شده‌اند، اما درعین حال او معتقد بود که کیفیت آشکار شدن مراحل رشد، بستگی به اجتماع دارد و تجارب اجتماعی، مهمترین عامل سازنده شخصیت تلقی می‌شوند (Burston, 2007: 32). اریکسون در هشت مرحله، ویژگی‌های مراحل رشد انسان از بدو تولد تا کهنسالی را برمی‌شمرد و میان‌سالی را به‌عنوان هفتمین مرحله رشد در نظر می‌گیرد. در هر مرحله از زندگی، تعامل اضداد وجود دارد؛ یعنی هر مرحله دارای یک طیف مثبت و منفی است و به همین دلیل، نظریه

اریکسون یک نظریه دو ارزشی محسوب می‌شود که در آن، رشد سالم شامل رشد بیشتر طیف مثبت است.

از آنجاکه از مسائل مربوط به هویت و شخصیت با عنوان «بحران» یاد می‌شود، اریکسون در کتاب هویت: جوانی و بحران^۱ تعریف منحصر به فرد خود از بحران را ارائه می‌کند: «برخلاف گذشته، واژه «بحران» معنای فاجعه قریب‌الوقوع را در خود ندارد»، بلکه امروزه به معنای «یک نقطه تحول، یک لحظه حساس که رشد باید به طریقی از آن گذر کند» است (Erikson, 1968: 16). بنا به این تعریف، آنچه به کرات به عنوان «بحران میان‌سال» شنیده می‌شود، یک فاجعه یا مصیبت نیست، بلکه لحظه‌ای حساس و نقطه تحولی است که افراد باید با آن مواجه و از آن عبور کنند. اریکسون «بحران» یا مسئله «زاینده‌گی در برابر رکود» را دغدغه اصلی دوران میان‌سال می‌داند (Lachman and James, 1997: 6).

اریکسون برای هر یک از هشت مرحله‌ای که متصور می‌شود، یک تقابل نیروها و یک مزیت اساسی در نظر می‌گیرد، بدین معنا که اگر فرد در مواجهه با تقابل نیروها، ویژگی اول را ترجیح دهد و به آن دست یابد، به مزیت مذکور در آن مرحله می‌رسد. به عنوان مثال، در اولین مرحله رشد شخصیت، که در دوران نوزادی واقع می‌شود، تقابل «اعتماد بنیادی در برابر بی‌اعتمادی بنیادی»، با مزیت «امید» قرار دارد. اگر کودک موفق شود در این نقطه تحول، اعتماد بنیادی را کسب کند، مزیت «امید» را با خود به مراحل دیگر می‌برد. در مرحله هفتم، که در دوران میان‌سال واقع می‌شود، تقابل نیروهای «زاینده‌گی در برابر رکود» قرار دارد که افراد در صورت غلبه بر این مرحله از طریق ترجیح نسبی زاینده‌گی بر رکود، مزیت «مراقبت» را به دست می‌آورند (Vide. Erikson, 1977: 222-247).

طبق نظر اریکسون، اگر فرد بتواند شش مرحله اولیه رشد (اعتماد در برابر بی‌اعتمادی؛ استقلال در برابر شرم و تردید؛ ابتکار عمل در برابر گناه؛ سازندگی در برابر حقارت؛ هویت در برابر سردرگمی نقش؛ صمیمیت در برابر انزوا) را با موفقیت پشت سر گذارد، او می‌تواند به مرحله «زاینده‌گی در برابر رکود» وارد شود (Gideon, 2008: 387). منظور از «زاینده‌گی» در مرحله هفتم اریکسون، «دغدغه ایجاد و هدایت نسل بعدی» است و این مفهوم می‌تواند مترادف با «باروری» و «خلاقیت» در نظر گرفته شود (Erikson, 1977: 240). ناتوانی در حصول اقدامات مولد برای نیل به «زاینده‌گی» می‌تواند منجر به تداوم خودمحوری و خودشیفتگی در فرد شود،

1. *Identity: Youth and Crisis*

آن فرد عمدتاً متمرکز بر نیازهای خود، و نه نیازهای دیگران، گردد و به قول اریکسون به «احساس فراگیر رکود و فقر فردی» مبتلا شود (ibid).

زاینده‌گی در دوران میان‌سالی به معنای نیاز میان‌سال‌ها به نسل بعد از خود است. درحالی‌که همواره وابستگی کودکان به بزرگسالان مورد توجه واقع شده‌است، اریکسون با تأکید بر «وابستگی نسل قدیم به نسل جدید» اعلام می‌دارد که «انسان بالغ نیاز دارد تا مورد نیاز واقع شود» (ibid: 240). شاید بتوان فرزندپروری را متداول‌ترین تبلور «زاینده‌گی» دانست، اما باید دانست که در تفکر اریکسون، زاینده‌گی در حوزه‌های دیگر مانند فعالیت‌های تولیدی و خلاقانه، تدریس و رهبری نیز قابل حصول است (McAdams, 2001: 401). حتی گاهی ممکن است افراد در محیط عمومی با موفقیت بیشتری اقدامات مولد را نسبت به محیط خانوادگی خود به‌انجام برسانند. در کتاب *حقیقت گاندی*^۱ (۱۹۶۹)، اریکسون نشان می‌دهد که چگونه گاندی در نقش یک رهبر معنوی مراقبت‌پدگونه از مردمان خود داشت و در محیط عمومی مشق «زاینده‌گی» می‌کرد، درحالی‌که در خانه نمی‌توانست نقش پدر خوب را برای فرزندان خود ایفا کند (ibid: 424). «زاینده‌گی» و مراقبت از نسل بعدی ممکن است در اشکال مختلف، مانند مراقبت برای فرزند یا یک ملت، ظاهر شود، اما در هر شکلی که باشد، بزرگسالان نیازمند کسب تشویق و دلگرمی از همان نسلی‌اند که از آن مراقبت می‌کنند (Erikson, 1977: 240).

از آنجاکه مراحل رشد اریکسون به تحلیل شخصیت کمک شایانی می‌کنند، به‌کارگیری آنها در نقد آثار ادبی، مخصوصاً آثاری که شخصیت‌پردازی در آنها محوریت دارد، می‌تواند به درک بهتر رفتار، اعمال و انگیزه‌های اشخاص درون آثار منجر شود. علاوه‌براین، همگام با اقدام اریکسون به تحلیل زندگی‌نامه اشخاص تاریخی از منظر رشد روانی آنها در *لوتر جوان*^۲ (۱۹۵۸) و *حقیقت گاندی*، می‌توان از آرای اریکسون در تحلیل روانی نویسندگان ادبی بهره برد. این نقد که از آن با عنوان «بیوگرافی روانی» یاد می‌شود، منجر به تولید آثار برجسته‌ای در نقد ادبی مانند *هنری جیمز*^۳ (۱۹۵۳-۱۹۷۲) نوشته لئون ادل^۴ و *مارک تواین و دنیای او*^۵

1. *Gandhi's Truth*
2. *Young Man Luther*
3. Henry James
4. Leon Edel
5. *Mark Twain and His World*

(۱۹۷۴) نوشته جاستین کاپلان^۱ شده است. در این رویکرد، عوامل بیرونی و نوشته‌های شخص نویسنده به شواهد و مدارکی تبدیل می‌شوند که توسط آنها، انگیزه‌های پنهان و مسائل شخصیتی نویسنده واکاوی می‌شوند. کاربرد مبانی رشد اریکسون در تحلیل شخصیت نویسندگان ادبی، می‌تواند به نتایج ارزشمندی درباره رابطه ادبیات و بحران‌های روانی-اجتماعی منجر شود.

۲-۲- سایه سنگین ناباروری

جمله آغازین «درخت گلابی» به رابطه‌ای سه‌گانه در طول داستان اشاره دارد، رابطه بین شخصیت محوری داستان و درخت گلابی که این رابطه مکرراً با میانجی‌گری باغبان ایجاد و یادآوری می‌شود: «تمام درختان باغ دماوند بار داده‌اند جز درخت گلابی -درخت طناز و خودنمای گلابی- و این حقیقت رسواکننده را باغبان پیر سمج، هر صبح، هنگام آب‌دادن درختان باغ، با اندوه و خشم، به گوش من می‌رساند» (ترقی، ۱۳۷۹: ۱۲۵). نقطه مشترک راوی-شخصیت داستان با درخت گلابی، ناباروری‌شان در آن برهه خاص است: درخت گلابی بار نمی‌دهد و راوی، همان‌گونه که خودش می‌گوید، «حرف‌ها [ایش] ته کشیده و کفگیر [اش] به ته دیگ خورده است» (همان: ۱۲۸). راوی که استاد، نویسنده و سخنران بزرگی است، مدتی است که از دوران اوج تولید آثار سیاسی، اجتماعی و فلسفی فاصله گرفته است و آخرین کتابی که همچنان در حال نوشتن آن است به طلسمی تبدیل شده که یارای اتمام آن را ندارد.

یادآوری ناباروری درخت گلابی توسط باغبان پیر مسئله‌ای است که باعث رنجش شخصیت داستان می‌شود. در واکنش به این یادآوری، نویسنده درون داستان با نادیده‌انگاری سعی می‌کند از این مسئله عبور کند و به حقیقت آن فکر نکند. در چندین موقعیت که باغبان او را فرا می‌خواند تا درباره درخت گلابی صحبت کند، او در ذهن خود با عبارات «محلش نمی‌گذارم» (همان: ۱۲۵)، «خفه» (همان: ۱۲۶) و «زهر مار و آقاجان» (همان: ۱۲۷) طفره‌روی خود از مواجهه با این مسئله را نشان می‌دهد. نکته قابل توجه این است که هر بار باغبان، ارباب خود را فرا می‌خواند تا درباره ناباروری درخت گلابی سخن گوید، نویسنده درون داستان پس از بی‌توجهی، درباره نوشتن سخن می‌گوید:

1. Justin Kaplan

می‌گوید: «ببخشید. حال شما خوب است؟ خیلی ببخشید. اگر ممکن است نگاهی به این درخت گلابی بیاندازید».

با خودم حساب می‌کنم که اگر ساعتی یک صفحه بنویسم و روزی ده ساعت کار کنم می‌شود روزی ده صفحه. هفته‌ای هفتاد صفحه. یک ماه آخر تابستان و سه ماه پاییز -اگر مثل آدم کار کنم- تا اول زمستان نزدیک به هزار صفحه نوشته‌ام و دو جلد مقوایی زرکوب آماده دارم. جلدی دو کیلو. اگر تا سال آینده کار کنم هزار صفحه دیگر هم نوشته‌ام.

باید حرفی تازه برای گفتن پیدا کنم. حرفی که به آن اعتقاد دارم. مثل آن وقت‌ها، مثل زمانی که می‌خواستیم دنیا را عوض کنیم. شهرم، کوچم، خودم را عوض کنیم (همان: ۱۲۶-۱۲۷).

اشاره باغبان به ناباروری درخت گلابی سبب می‌شود تا راوی-شخصیت مشخصاً ناباروری خود را به یاد آورد. در واکنش، او به سرعت سخن از تولید به میان می‌آورد تا به نوعی با حقیقت ناباروری خود مقابله کند. اما علیرغم بی‌توجهی و انکار وضعیت درخت و خود، او به تدریج با حقیقت ناباروری خود مواجه می‌شود: «نمی‌توانم بنویسم. اعترافی تلخ. همین است که هست و نمی‌خواهم بنویسم. اعترافی تلخ‌تر. اگر هم بخوایم بنویسم -اگر- نمی‌دانم درباره چی بنویسم» (همان: ۱۲۷-۱۲۸). در طول داستان، شخصیت در کشاکش تصمیم به تولید و اعتراف به ناباروری قرار دارد و دنیای بیرون از ذهن او، یعنی دنیای باغ، به نماد همین کشاکش تبدیل می‌شود. در حالی که درخت گلابی نماد ناباروری است، دیگر گیاهان باغ، نماد باروری هستند و شور موجود در باغ، ناباروری درخت گلابی را در کانون توجه قرار می‌دهند. از آنجاکه دنیای باغ، وضعیت فردی شخصیت داستان را به او یادآوری می‌کند، شور گیاهان باغ سبب حسادت در او می‌شوند:

باغ، پشت این پنجره کوچک نیمه‌باز، پر از ولوله و جنبش و جوشش است. پر از هیاهو و تپش، پر از منم‌منم‌های نباتی. درخت حرامزاده گیلاس، سرخ و سبز و ترگل و ورگل، با قروفر همیشه‌گی‌اش، لبریز از خودستایی جوانی (به‌خصوص جوانی) با شاخه‌های گشوده مغرور، رودرروی من ایستاده و، به دلیلی نامعقول، حرص می‌دهد. درخت ابله از خودراضی! لجم می‌گیرد. حسادت؟ شاید. مسخره است. می‌دانم. هر چه هست، چیزی آزاردهنده در عشوهِ گریِ موزیانه و شکوفاییِ دلربایش است که کلافه‌ام می‌کند (همان: ۱۲۹).

دنیای باغ فضایی است که شخصیت داستان کلافگی درون خود را بر روی آن مشاهده می‌کند. در حالی که او گاهی با تعارض و ناتوانی خود مواجه می‌شود، گاهی آنها را بر دنیای باغ فراقنی می‌کند. او گاهی دغدغه‌های خود را مشخصاً بر روی باغ مشاهده می‌کند، گاهی

در مقابل دعوت باغبان پیر به توجه به باغ که منجر به مشاهده خود در باغ می‌شود مقاومت می‌کند، و گاهی این توجه را به تعویق می‌اندازد. هنگامی که پس از بی‌توجهی‌های فراوان به اصرارهای باغبان، نویسنده درون داستان مجبور می‌شود به سخنان او گوش فرا دهد، با اظهارات «پدرجان، برو فردا بیا» (همان: ۱۳۱) و «پس باشد برای بعد. هفته آینده» (همان‌جا)، مواجهه با مسئله را به تعویق می‌اندازد. آنچه مبرهن است، سایه سنگین ناباروری و ترس از مواجهه با آن شخصیت محوری داستان را احاطه کرده‌است و او در کشاکش پذیرش، انکار و فرافکنی این حقیقت محصور شده‌است.

۲-۳- جبر روانی زاینده‌گی

تعارض باروری و ناباروری در شخصیت محوری داستان «درخت گلابی» حکایت از بحرانی دارد که او باید به‌طریقی از آن عبور کند. به‌عبارتی دیگر، او در همان لحظه حساس یا نقطه تحولی قرار دارد که طبق نظر اریکسون، فرد باید در هر مرحله‌ای از رشد با آن مواجه شود. سؤال این است که او در کدام مرحله از رشد قرار دارد. تعارض باروری و ناباروری موجود در داستان، بیشترین شباهت را به مرحله‌ی هفتم اریکسون دارد که مشخصه آن تقابل نیروهای «زاینده‌گی در برابر رکود» است. این مرحله در دوره میان‌سالی رخ می‌دهد و همان‌طور که پیشتر ذکر شد، سال‌های چهل تا شصت یا شصت و پنج سالگی را دربر می‌گیرد. فرد ممکن است که تغییرات روحی و جسمی این دوران را بحران تلقی کند، درحالی‌که شکل ایده‌آل آن است که آنها را بخشی از فرآیند طبیعی رشد در نظر گیرد.

خصوصیات دوره میان‌سالی که یونگ و اریکسون به آنها اشاره می‌کنند، در وضعیت شخصیت محوری داستان «درخت گلابی» مشاهده می‌شود. او در جایی به سن خود اشاره می‌کند: «روزها مثل برق و باد می‌گذرند. به‌زودی شصت سالم خواهد شد. ابتدای سرازیری» (همان: ۱۲۸)؛ و در جایی دیگر، علت ناباروری خود را در تغییرات روحی و جسمی می‌یابد: «شاید پیری‌ست و نیاز به تنفس و مکث. شاید خستگی‌ست و افول. شاید یأس» (همان: ۱۲۹). او حتی به تغییرات جسمانی انسان‌های اطراف خود توجه می‌کند و از طریق آنها، به شرایط خود می‌اندیشد: «من این کدخدای ریش‌سفید را می‌شناسم. یادم می‌آید. آن زمان، کدخدا نبود. این شکلی هم نبود. گذر سال‌ها کسی دیگر از او ساخته‌است (و از من؟). آب رفته. مجاله شده و از هیبت دهاتی و اندام جنگلی‌اش اثری نمانده‌است» (همان: ۱۳۴). و در جایی

دیگر، به‌وضوح به تغییرات جسمی خود اشاره می‌کند: «توی آینه تصویر رنگ‌ورو رفته مردی مسن را می‌بینم که شباهت دوری با من دارد» (همان: ۱۴۰). با توجه به محدوده سنی و دغدغه‌های جسمانی و روحی شخصیت داستان، می‌توان گفت او در دوگانه «زاینده‌گی در برابر رکود» قرار دارد و برای عبور موفق، باید ویژگی اول را ترجیح دهد.

همگام با تفکر اریکسون که امکان تبلور زاینده‌گی را در فعالیت‌های تولیدی و خلاقانه، تدریس و رهبری می‌بیند، می‌توان نقش‌های نویسنده‌گی و استادی که شخصیت داستان اتخاذ کرده‌است را تلاشی برای کسب زاینده‌گی در زندگی در نظر گرفت. او در طول داستان اذعان می‌کند که نقش‌های مذکور، مخصوصاً نقش نویسنده‌گی، برآمده از انتخاب جبری بین دوگانه‌هایی است که راه‌گریزی از آنها وجود ندارد. اشاره او به جبرگرایی نکته‌ای است که اریکسون نیز به‌هنگام تبیین مراحل رشد خود بدان معتقد است. طبق نظر اریکسون، در هر یک از هشت مرحله‌ای که انسان از آن عبور می‌کند، او با یک دوگانه مواجه می‌شود و محکوم به انتخاب یکی از آنها است. به‌عبارتی دیگر، در هر مرحله از رشد، انسان در جبر انتخاب قرار می‌گیرد، انتخابی که گزینه‌های زیادی ندارد و تنها بین دو کیفیت از پیش تعیین شده است. در دوره میان‌سالی، انسان مجبور است یا متمایل به زاینده‌گی یا به رکود باشد، که نتیجه آن نوع‌دوستی یا فقر فردی است.

شخصیت اصلی «درخت گلابی» به جبر دوره میان‌سالی اشاره می‌کند و تبلور زاینده‌گی در نوشتن را تقدیر گریزناپذیر خود می‌داند. او در جایی می‌پرسد: «چه کسی مرا محکوم به نوشتن می‌کند؟» (همان: ۱۲۹)؛ در جایی دیگر می‌گوید: «نوشتن. مثل نفس کشیدن، نگاه کردن، خواستن. مثل بودن. به همین سادگی. اتفاقی ضروری، طبیعی، ممکن. کاری که از درونم می‌جوشد یا می‌جوشید. یک‌جور نیاز حیاتی، یک‌جور ویار، مرض، اعتیاد.» (همان: ۱۲۷)؛ و سپس از ناتوانی خود در مقاومت در برابر میل به زاینده‌گی سخن می‌گوید: «کاش می‌شد از این بیماری علاج‌ناپذیر 'کسی بودن' شفا یافت و برای زمانی کوتاه به چشم نیامد. یا نیاز به این رؤیت نداشت، نیاز به انعکاس-به‌تکثیر-به‌انتشار-انتشار خود» (همان: ۱۳۰). با توجه به میل تولید در دوره میان‌سالی، می‌توان گفت که نوشتن برای او یک جبر است که باید آن را به انجام برساند.

به‌هنگام روایت داستان خود، شخصیت در رکود تولید و ایده قرار دارد: «من محصور در این چهاردیواری، ناتوان از نوشتن، از یافتن حرفی برای گفتن، از آویختن به عقیده‌های استوار، به

ایمانی مطلق، یا دست کم، به عشقی، عشقکی، رؤیایی» (همان جا). بنابراین، در تقابل با نیروهای «زاینده‌گی در برابر رکود»، مشخصه دوم بر او غالب است. به‌منظور مقابله با این وضعیت و حصول زاینده‌گی، بخش مهمی از دغدغه شخصیت داستان، معطوف به غلبه بر رکود خود می‌شود. او تلاش می‌کند که بنویسد، اما مکرراً این تلاش بی‌ثمر می‌شود. علیرغم رکود فعلی او، نکته حائز اهمیت این است که او قادر به ورود به مرحله «زاینده‌گی در برابر رکود» بوده‌است و این بدان معناست که مراحل پیشین شخصیت مانند «هویت در برابر سردرگمی نقش» و «صمیمیت در برابر انزوا» را با موفقیت پشت سر گذاشته‌است. با توجه به سابقه موفقیت شخصیت داستان در نهادهای سازی شخصیت سالم در خود، نمی‌توان رکود فعلی او را به معنای شکست قطعی او در مرحله میان‌سالی دانست.

بررسی دوران پیش از پناه‌گیری شخصیت داستان در باغ پدری، که می‌تواند در همان محدوده دوره میان‌سالی باشد، نشان می‌دهد که او در مواجهه با دوگانه «زاینده‌گی در برابر رکود»، در کسب ویژگی اول، بسیار موفق عمل کرده است: «گذشته‌ام را مرور می‌کنم. می‌بینم که ده‌ها کتاب نوشته‌ام و صدها مقاله سیاسی و اجتماعی و فلسفی. یک عمر حرف زده‌ام» (همان: ۱۲۸). اما در برهه‌ای که در باغ پدری پناه گرفته‌است، او مدتی است که از تولید آثار و ایده‌های جدیدی که بتوانند حرفی برای گفتن داشته باشند، ناتوان است. او با خود می‌گوید: «باید حرفی تازه برای گفتن پیدا کنم. حرفی که به آن اعتقاد دارم» (همان: ۱۲۷). شاگردانش از او راهکار می‌خواهند و می‌پرسند: «استاد محترم، چه کار باید کرد؟» (همان: ۱۲۸). و استاد و نویسنده موجود در داستان می‌داند که باید سخنی کاربردی و شایسته به زبان آورد:

می‌گویم صبر کنید. مهلت بدهید تا کتاب جدیدم تمام شود. آخرین حرف من - حرف سیاسی-فلسفی-عرفانی من در این کتاب نوشته شده‌است. تحمل کنید. شاگردهایم وقت و حوصله ندارند. گفته‌های مکرر را نمی‌خواهند و حس می‌کنند کلاهی بزرگ و نامرئی بر فراز سرشان نشسته‌است. حرفی تازه می‌خواهند، حرفی درست، راست، خالی از الفاظ رنگین و احکام مطلق. و من از کجا و چه‌گونه چنین سخن محالی را پیدا کنم؟ چنین فکر سازنده‌ای را؟ (همان جا)

هنگامی که پای مسئله راهکار در میان است، دغدغه اصلی بیش از آن که صرف تولید باشد، خلاقیت است. گذشته شخصیت داستان نشان می‌دهد که او در امر تولید، تولید در معنای نوشتن، همواره زاینده‌گی داشته‌است. اما در برهه کنونی، خلاقیت در ایجاد راه برون‌رفت از مخمصه کنونی مسئله است. می‌توان گفت که در شرایط فعلی، تعریف شخصیت داستان از

زاینده‌ای» یافت. شاید امروز از تولید پیشین خود رضایت ندارد، زیرا معتقد است باید «حرفی درست» و «فکر سازنده‌ای» یافت.

با این اوصاف، می‌توان گفت که با آنکه شخصیت داستان در مقطع کنونی دچار رکود است، او به‌طور کلی عبور موفقیت‌آمیزی از دوگانه «زاینده‌ای در برابر رکود» در دوره میان‌سالی داشته‌است. به‌هنگام روایت داستان، رکود بر زندگی او حاکم است، اما جایگاه اجتماعی او به‌عنوان یک استاد دانشگاه و نویسنده پرکار، نشان از سنگینی وزن زاینده‌ای نسبت به رکود در زندگی او دارد. یکی از مهمترین نشانه‌ها در تصدیق یا تکذیب این ادعا، اکتساب یا عدم اکتساب فضیلت مختص به میان‌سالی، یعنی مراقبت، است. همان‌طور که پیشتر ذکر شد، کسب کیفیت زاینده‌ای و فضیلت مراقبت، دغدغه هدایت نسل بعدی را برای شخص میان‌سال به‌همراه دارد. این دغدغه مشخصاً در گفتار و عمل شخصیت وجود دارد. هنگامی که او از شاگردان خود سخن می‌گوید و اعلام می‌دارد که به‌خاطر آنها می‌نویسد، دغدغه مراقبت به بهترین شکل ممکن خود را نشان می‌دهد. ممکن است تصور شود که انزوای این نویسنده و استاد در باغ دماوند در نتیجه عدم نیل به زاینده‌ای و نهایتاً رکود، خودمحوری و خودشیفتگی او باشد. درحالی‌که رکود واقعیت غیرقابل‌انکار این روزهای او است، انزوای خودخواسته او در باغ دماوند، فرصتی مناسب برای تمام‌کردن «این کتاب طلسم‌شده لعنتی» است زیرا «در این باغ دورافتاده نه آدمی هست که وقتم را با پُرحرفی و بحث و مصاحبه تلف کند، نه برویایی، نه بزم و طرب و بزن‌بکوبی، نه زن و بچه‌ای، هیچ‌چیز جز وقت فراوان» (همان: ۱۲۵). بنابراین، انزوای موجود در فضای داستان تلاشی برای رهایی از رکود مقطعی فعلی و متعاقباً کسب زاینده‌ای و مراقبت از نسل بعدی است.

۲-۴- یکپارچگی نفس

همان‌طور که پیشتر ذکر شد، راوی داستان اعلام می‌کند که در آستانه ورود به شصت‌سالگی است و بلافاصله پس از اشاره به سن خود می‌گوید: «ابتدای سرازیری. هنوز به جایی نرسیده‌ام» (همان: ۱۲۸). همین اطلاعات مختصر نشان از حضور بیولوژیک و روحی او در مرحله میان‌سالی دارد، زیرا «در میان‌سالی ممکن است احساس فوریت که زمان رو به پایان است و کارهای زیادی برای انجام مانده است سراغ انسان بیاید» (Lachman and James, 1997: 4). در طول داستان، ویژگی اصلی دوره میان‌سالی که همان زاینده‌ای باشد در دغدغه‌های راوی به‌کرات دیده می‌شود.

با این حال، از کلام شخصیت داستان برمی آید که او حالت‌های روحی مربوط به مرحله پس از میان‌سالی را نیز دارد. اگر شصت‌سالگی را نقطه پایان دوره میان‌سالی، یا همان مرحله هفتم اریکسون، در نظر بگیریم، می‌توان گفت که شخصیت در نقطه‌ای مرزی قرار دارد و در حال اتمام یک مرحله و ورود به مرحله‌ای دیگر است، که همان هشتمین مرحله‌ی رشد اریکسونی باشد. شاید عدم توانایی او به نوشتن در این برهه از زندگی، ریشه در همین گذر و بروز اقتضائات جدید دارد.

اریکسون هشتمین مرحله رشد خود را با دوگانه «یکپارچگی نفس در برابر ناامیدی» توصیف می‌کند و در صورت عبور موفق فرد از این مرحله، کسب فضیلت اخلاقی «خرد» را برای او در نظر می‌گیرد. از نظر او، «یکپارچگی نفس» از انطباق فرد با «پیروزی‌ها و ناامیدی‌های مربوط به هستی» حاصل می‌شود و از جمله ویژگی‌های آن «تمایل به نظم و معنا» و «پذیرش چرخه زندگی به‌عنوان تنها چیزی که می‌توانست بوده باشد» است (Erikson, 1977: 241). در این مرحله، فرد ممکن است که به گذشته خود بنگرد و در صورت احساس رضایت و موفقیت، به «یکپارچگی نفس» دست یابد و اگر در این بازنگری، احساس نارضایتی بوجود آید، نتیجه آن ناامیدی است (Sollod and Monte, 2009: 295). با توجه به اقدام‌راوی-شخصیت داستان «درخت گلابی» به بازنگری گذشته و تلاش برای کنار آمدن با وضعیت خود، می‌توان گفت که او به تدریج نشانه‌های مرحله هشتم اریکسون را از خود بروز می‌دهد.

در ابتدای داستان، هنگامی که باغبان پیر سعی می‌کند توجه راوی-شخصیت داستان را به درخت گلابی جلب کند، به نکته‌ای از گذشته درباره خود راوی اشاره می‌کند که برای او غریب است: «خاطرتان هست که چقدر به این درخت گلابی علاقه و توجه داشتید (یادم نمی‌آید) و چندین بار به من تذکر دادید که باغ دماوند بدون این درخت لطف و صفا ندارد (من این مزخرفات را گفتم؟)» (ترقی، ۱۳۷۹: ۱۳۲). درحالی‌که می‌توان این انکار را اقدامی برای فرار از حقیقت ناباوروی خود دانست، معنای دیگر آن می‌تواند بیگانگی او با خود و گذشته باشد. از آنجاکه درخت گلابی نماد خود راوی است، توجه او در گذشته به درخت می‌تواند به معنای توجه و مراقبت از خود باشد و از طرفی نیز، بی‌توجهی امروز او به درخت، می‌تواند نشانه فراموشی خود باشد. این بدان معناست که جای کسب یکپارچگی، راوی-شخصیت از از هم‌گسیختگی نسبی رنج می‌برد.

باغبان که کدخدا را نیز با خود همراه کرده‌است تا راوی-شخصیت را که ارباب کنونی باغ است، راضی به پرداختن به مسئله نابرابری درخت نماید و او را متقاعد به اجرای مراسم تهدید درخت به قطع کند، از خاطرات کودکی او می‌گوید و کدخدا نیز در یادآوری این گذشته، با باغبان همراه می‌شود. آنها که می‌خواهند از طریق خاطرات، اهمیت درخت گلابی و باغ دماوند را به راوی یادآور شوند، او را به مرور گذشته خود در باغ و می‌دارند. راوی در کشاکش حضور در حال و گذشته، خود را در دوازده‌سالگی می‌بیند و سپس دوران مهمی از زندگی خود مانند عشق‌ورزی نوجوانی، تصمیم‌گیری برای آینده شغلی و شکل‌گیری هویت سیاسی خود را مرور می‌کند. در مسیر سفر به گذشته، راوی نگاهی قضاوت‌گر به اعمال و تصمیمات خود نیز دارد که نشان از تقلا برای کسب یکپارچی دارد.

نکته قابل‌توجه، اهمیت دوران‌های مختلف در کسب یکپارچگی نفس در مرحله کهنسالی است. این ارتباط سبب می‌شود که راوی-شخصیت در مرور خاطرات گذشته، نقطه شروع را دوران نوجوانی قرار می‌دهد، دورانی که مهم‌ترین هدف رشد در این مرحله، احراز هویت است. حالت روانی-جنسی اصلی در این مرحله، «بلوغ» است که به عقیده اریکسون، بحران جنسی خاصی ایجاد نمی‌کند اما بیشتر به لحاظ روان‌شناختی اهمیت دارد زیرا آغاز انتظارات نقش‌های بزرگسالی در آینده است که از طریق تلاش برای کسب هویت به دست می‌آید (Hammak, 2015: 17). اهمیت این ارتباط سبب می‌شود که راوی-شخصیت به‌هنگام مرور نقش‌ها و دستاوردهای بزرگسالی در دوران میانسالی و پس از آن، به‌ناچار به دوران نوجوانی برود و تحولات بلوغ را نیز مرور کند:

با وجود لاغری و بی‌خوابی و بی‌اشتهایی، با وجود ترس و لرزهای مجهول و غصه‌های ناشناخته، با وجود پاهایم که به طور ترسناکی یک مرتبه رشد کرده‌اند (انگشتان دراز) و بدنم که بوی تند عرق می‌دهد (بوی بلوغ) و با وجود بی‌نهایت اغتشاش حسی و فکری و بی‌نهایت دلهره‌های مبهم، و بی‌نهایت کوفت و زهر مار دیگر (ترقی، ۱۳۷۹: ۱۳۵).

همانندسازی‌های دوران کودکی و موقعیت‌های تاریخی و اجتماعی، منابع هویت را تشکیل می‌دهند. سردرگمی هویت برای شکل‌گیری هویت ضروری است و در این راستا، نوجوان گاهی به تکذیب همانندسازی‌های کودکی می‌پردازد و هنجارهای اجتماعی را به چالش می‌کشد: «من و دختری که انتخاب کرده‌ام از قماش دیگر هستیم [...] می‌دانم که آدم‌های معقول و محتاط فامیل «میم» نازنین مرا دوست ندارند چون پشت پا به عادت‌های همیشگی و رسوم رایج زده و کارها و حرف‌هایش با همه تفاوت دارد» (همان: ۱۴۱-۱۴۲). در

نظر اریکسون، نوجوان زمانی به احساس هویت دست می‌یابد که ارزش‌های خود را انتخاب و نسبت به اهداف یا افراد خاصی، احساس وفاداری نماید و خصوصیت مثبت وفاداری ناشی از حل موفقیت‌آمیز بحران در این مرحله است (Bridgers and Snarey, 2010: 213). در درخت گلابی، این مسئله به‌وضوح در مرور نوجوانی دیده می‌شود: «دو تصمیم بزرگ گرفته‌ام: می‌خواهم نویسنده شوم. شاید هم شاعر. دیگر آن که قسم خورده‌ام به «میم»، به عشق بزرگ و ابدی‌ام، وفادار بمانم. تا زمانی که زنده‌ام، تا آخرین روز، آخرین دقیقه، حتی بعد از مرگ، در آن دنیا، در بهشت، در جهنم، هر جا که باشم» (ترقی، ۱۳۷۹: ۱۳۵). در نهایت، نوجوان نیاز دارد که خود را به‌عنوان یک شخص یکپارچه احساس نماید و جامعه، وی را به عنوان یک فرد بپذیرد (Hammak, 2015: 17)، نیازی که مشخصاً در داستان بیان می‌شود: «دل‌م می‌خواست شعرهایم را چاپ کنند و عکس‌م توی روزنامه‌ها باشد. می‌خواستم معروف و مشهور شوم و آدم‌ها بگویند این فلانی است و تحسین‌ام کنند» (ترقی، ۱۳۷۹: ۱۴۵). در دوره اواخر بزرگسالی، راوی-شخصیت وارد مرحله‌ای شده‌است که باید میزان موفقیتِ نیاز به کسب یکپارچگی در نوجوانی و دوران پس از آن را ارزیابی کند.

آنچه سبب می‌شود تا شخصیت داستان به مرور مراحل زندگی خود بپردازد، گذر از اصرار به انکار در مواجهه با خود است، گذری که تا حد زیادی توسط باغبان و کدخدای رخ می‌دهد. پافشاری‌های این دو به توجه به باغ و یادآوری اهمیت آن در گذشته برای راوی سبب می‌شود تا او با محیط پیرامون خود ارتباط برقرار کند و این امر منجر به برقراری ارتباط با خود می‌شود. این در حالی است که در ابتدای داستان، مکانیسم انکار سبب می‌شود تا راوی-شخصیت مصر به بی‌توجهی به باغ باشد: «نمی‌فهمد که سرنوشت مغموم گیاهان ابله و خوشی یا ناخوشی سبزه و چمن و علوفه ربطی به من ندارد (به من نویسنده و فیلسوف) و متوجه نیست که حواس من جایی دیگر است، جایی ماوراء اتفاق‌های کوچک زمینی و حادثه‌های حقیر روزانه» (همان: ۱۲۵). اما پس از اصرارهای باغبان و کدخدا، محیط، خاطرات و خود را می‌بیند: «باغ بچگی، دماوندِ کودکی، محو و رنگ‌باخته، مثل تصویری خیالی، آرام‌آرام، از انتهای ذهن مکدر و غبارگرفته‌ام، پدیدار می‌شود. پشت درختانی سبز پسرچهای لاغر ایستاده» (همان: ۱۳۲). با توجه به ارتباط نمادین شخصیت و باغ، مراقبت از باغ به معنای مراقبت از خود فراموش شده است، خودی که راوی-شخصیت در مرحله هشتم رشد باید تکلیف آن را مشخص نماید.

در طول مسیر مرور گذشته، راوی-شخصیت نیت‌های خود را مورد بازبینی قرار می‌دهد. درحالی‌که پیش از این او عمدتاً میل به زاینده‌گی خود را در دغدغه‌های مربوط به نسل آتی می‌دید، اکنون نیاز خودخواهانه خود به دیده‌شدن را نیز در آن دخیل می‌بیند: «به کی بدهکارم؟ اول از همه به خودم - به این خودِ متکثرِ بزرگ، که نمی‌تواند چشم از تصویر رنگین و پرزرق و برقش بردارد، که معتاد به حضور و شکفتن و گفتن، و نیازمند به جلوه‌گری و نمایش است» (همان: ۱۴۰). راوی مشخصاً به «خود» می‌پردازد و چنین اظهارنظری نشان از آن دارد که او در حال شکل‌دادن تصویری از عملکرد خود در گذشته دارد. درحالی‌که او به نتیجه می‌رسد که زاینده‌گی ویژگی بارز گذشته او بوده‌است، از برآیند اقدامات گذشته احساس رضایت ندارد:

هر که بودم (هر عنوانی که می‌خواهید رویم بگذارید: ادیب - فیلسوف - مبارز - عارف)، حرف‌هایم را زده‌ام. ده‌ها کتاب نوشته‌ام و صدها مقاله. زیادتر از توان و شعورم کار کرده‌ام. نصف بیشتر عمرم به بحث و مراوده (و گه‌گاه معاشقه) و حضور در محافل داخلی و خارجی گذشته، به مشارکت در جمع، در اتفاق‌های بومی و جهانی، در رادیوها، تلویزیون‌ها، روزنامه‌ها، کنگره‌ها، کنفرانس‌ها، مهمانی‌ها. و امروز که موهای سرم سفید و شکم برآمده شده و اسمم بر سر زبان‌هاست، و می‌بایست به نقطه اوج و شکوفایی رسیده باشم، برعکس، هیچ احساسی ندارم و آن کلاه قدیمی، از نو، روی سرم سنگینی می‌کند. به آنچه گفته بودم نیز اعتقاد ندارم و باورهایم همه، مثل رشته‌هایی پوک و بی‌ریشه، پنبه شده‌اند (همان‌جا).

فقدان احساس رضایت و موفقیت نسبت به گذشته نشان از آن دارد که در مواجهه با دوگانه «یکپارچگی نفس در برابر ناامیدی»، راوی-شخصیت به کیفیت برتر دست نیافته‌است و ناامیدی نصیب او شده‌است. عدم رضایت نسبت به گذشته بدان معناست که او وضعیت متفاوت و بهتری را در زندگی متصور می‌شود و آنچه را در چرخه زندگی خود تجربه کرده‌است بهترین شکل ممکن نمی‌داند. از دیگر نشانه‌های موفقیت یا عدم موفقیت در مرحله هشتم رشد می‌تواند نوع نگاه به مرگ باشد. اریکسون به‌صراحت اعلام می‌کند که «ترس از مرگ» یکی از نشانه‌های فقدان یکپارچگی نفس است (1977: 242). این نشانه در تأکید شخصیت «درخت گلابی» بر سرعت زمان، خود را نشان می‌دهد و به‌هنگام اشاره مستقیم او به زمان و مرگ به اوج خود می‌رسد: «وقت طلاست و مرگ

پشت در کمین گرفته‌است» (ترقی، ۱۳۷۹: ۱۳۹). تأکید بر زمان و مرگ می‌تواند به معنای تمایل به ایجاد تغییر باشد تا گذشته‌ای که می‌توانست طوری دیگری باشد، جبران شود.

شخصیت داستان نه تنها از برآیند حرفه خود رضایت ندارد، بلکه در عشق‌ورزی نیز احساس ناامیدی می‌کند. او به عشق دوران نوجوانی و جوانی خود به نام «میم» اشاره می‌کند و خود را در عدم حصول این عشق مقصر می‌داند: «خبر نداشتم که عشق منتظر آدم‌ها نمی‌ماند و خط بطلان روی آنها که حسابگر و ترسو و جاه‌طلب‌اند می‌کشد» (همان: ۱۵۰). پشیمانی راوی از تعلل است. او در برهه‌ای آنقدر درگیر حزب توده شده است که نامه‌های «میم» را پاسخ نمی‌دهد و کار را بر عشق ترجیح می‌دهد. تصمیم او این است که به شهرت برسد و سپس «با دست‌های پُر» سراغ «میم» برود (همان‌جا). رابطه کار و عشق‌ورزی که در این قسمت از داستان مورد تأکید قرار می‌گیرد از مسائل مورد اشاره اریکسون نیز است. اریکسون خاطره‌ای از فروید نقل می‌کند که فروید انسان به‌هنگار را به همین سادگی تعریف می‌کند: «عشق بورزد و کار کند». از نظر اریکسون، همنشینی عشق و کار در تفکر فروید به معنای «یک بهره‌وری شغلی معمول است که تا آن حد افراد را درگیر نمی‌کند که حق یا ظرفیت خود برای ایفای نقش یک موجود جنسی و عشق‌ورز را نادیده بگیرند» (Erikson, 1968: 136). راوی-شخصیت «درخت گلابی» برخلاف یک انسان به‌هنگار، در برهه‌ای از زندگی خود تعادل بین کار و عشق‌ورزی را برهم زده است و در مرحله هشتم زندگی، این مسئله موجب نارضایتی و ناامیدی شده است.

راوی داستان به‌طور مستقیم از جایگزینی عشق‌ورزی خود با مسائل کاری و عقیدتی سخن می‌گوید: ««میم» ابدی، «میم» گم شده، در قالبی بزرگتر ظهور کرده و تبدیل به رفیقی سبیل‌سیاه و زحمتکش شده است» (ترقی، ۱۳۷۹: ۱۴۹). او در برهه‌ای آنقدر در تفکرات حزبی غرق شده است که نامه‌های ارسالی «میم» از خارج از کشور را بی‌پاسخ می‌گذارد و به عبارتی دیگر، خود را به‌عنوان یک موجود عشق‌ورز نادیده می‌گیرد. جزای این عدم تعادل در همان جوانی حادث می‌شود: «میم» که در برای کار و تحصیل به خارج از کشور رفته است، بر اثر سانحه تصادف جان خود را از دست می‌دهد. پیش از این، آنها تصمیم به دیدار در جوانی داشتند که نشد و امروز، راوی-شخصیت داستان، تعلل و عدم تعادل خود را در سرنوشت خود دخیل می‌داند: «اگر به نامه‌های «میم» جواب داده بودم

همه چیز عوض می‌شد، دست‌کم، سرنوشت من» (همان: ۱۵۰). این نارضایتی به عشق‌ورزی ختم نمی‌شود و در کار و عقاید نیز به‌وضوح خود را نشان می‌دهد: «امروز به خیریت خودم می‌خندم اما آن زمان قلب و روحم در اختیار ایمان سیاسی‌ام بود» (همان: ۱۴۹). عواقب عدم ایجاد تعادل بین عشق‌ورزی و کار به دوران جوانی ختم نمی‌شود و در مرورهای مربوط به دوران میان‌سالی و پیری، فقدان یکپارچگی نفس و احساس ناامیدی را برای راوی-شخصیت به‌همراه دارد.

علیرغم نارضایتی‌ها و ناامیدی‌ها، راوی-شخصیت داستان در تلاش است تا تصویری مثبت از خود برای خود برجای گذارد. مهمترین اقدام او، آشتی با خود است که به‌صورت نمادین در توجه او به درخت گلابی، پس از اصرار به بی‌توجهی‌های بسیار، انعکاس می‌یابد: «من می‌مانم و درخت سربه‌زیر گلابی - هر دو مبهوت و سخت در فکر. ازش می‌پرسم که جناب درخت، خودمانیم: منظور از این لجبازی و سکوت چیست؟» (همان: ۱۴۷) آنچه او از درخت می‌پرسد، درحقیقت سؤالی است که از خود پرسش می‌کند. این ارتباط و پرسش به‌طور معناداری پس از مراسم آیینی مربوط به درخت رخ می‌دهد. در مراسمی که باغبان، کدخدا و راوی حضور دارند، درخت را تهدید به قطع می‌کنند و با پادرمیانی کدخدا از درخت قول می‌گیرند که سال بعد، بار دهد. پس از مراسم و متفرق شدن دیگران، راوی با درخت گلابی تنها می‌ماند و از او، به‌عبارتی دیگر از خود، درباره علت ناباروی می‌پرسد. این برقراری ارتباط با درخت و خود، به‌معنای مراقبت از خود، فارغ از هرگونه دغدغه برای دیگران و ایده‌آل‌هاست.

پس از برقراری ارتباط با خود است که خاطرات عشق ناکام مرور می‌شوند و راوی، خاطرات شخصی خود را مرور می‌کند. آنقدر مسائل شخصی برای او مهم می‌شود که او مسائل کاری را دلیلی برای ناکامی‌های فردی می‌بیند. این بدان معناست که ایده‌آل‌پردازی‌های مربوط به دستاوردهای اجتماعی، جای خود را به تعمق درباره حقایق فردی می‌دهد، وضعیتی که مختص مرحله هشتم رشد اریکسون است. علیرغم نارضایتی‌ها، راوی با اشاره به دوندگی‌های خود در زندگی، تلاش می‌کند که از خود رضایت داشته باشد: «تکیه می‌دهم به این رفیق سبز، این پیر حکیم. پاهایم را دراز می‌کنم. کفش‌هایم را می‌کنم. تازه می‌فهمم چه خسته‌ام و چه راه درازی را افتان و خیزان،

با چنگ و دندان، نفس زنان، شتابان، جلوتر از دیگران، پیموده‌ام» (همان: ۱۵۲). در خاطرات و تعمقات او، درخت گلابی در کنار راوی است و در مواردی، نقش منبع الهام او را ایفا می‌کند. در اواخر داستان، راوی به سکوت معنادار درخت اشاره می‌کند: «انگار به نظاره‌ی جهان نشسته و به خودش فرصت نگریستن داده‌است» (همان: ۱۵۳). و این سکوت به منبع الهامی برای راوی تبدیل می‌شود: «حسی ساده و سالم در جانم می‌نشیند و آرامش و خاموشی درخت گلابی به من نیز سرایت می‌کند. یک شب، یک ساعت فراغت، یک فرصت موقتی برای بودن و نگریستن» (همان: ۱۵۴). برخلاف مرحله زاینده‌گی، نیاز روحی امروز راوی-شخصیت، سکوت، توجه به خود، حضور در لحظه و لذت از دوران بازنشستگی است، کاری که درخت گلابی مدتی است که انجام می‌دهد.

۳- نتیجه‌گیری

داستان «درخت گلابی» مملو از توصیفات وضعیت روانی-اجتماعی شخصیت محوری است. در طول روایت، دغدغه‌های فردی و اجتماعی درهم تنیده شده‌اند و راوی-شخصیت برای حل بحران‌های شخصیتی خود، راهی جز مواجهه همزمان با دغدغه‌های مذکور ندارد. او به شغل نویسندگی و استادی و همچنین وابستگی خود به حزب توده اشاره می‌کند و بر نقش آنها در سرنوشت و وضعیت روحی خود تأکید می‌نماید. مسئله اصلی راوی-شخصیت در مرور گذشته و تمرکز بر وضعیت روانی-اجتماعی خود، عبور از بحران‌های شخصیتی است که ناشی از اقتضائات دوران‌های مختلف زندگی است. این بحران‌ها، نقاط تحول در زندگی هستند که شخصیت در مواجهه با دوگانه‌هایی قرار می‌گیرد و به‌طریقی باید از آنها عبور کند. از آنجاکه شخصیت داستان در مرز عبور از یک مرحله روانی-اجتماعی به مرحله دیگر است، او دو نوع بحران را در طول اثر تجربه می‌کند. در نیمه نخست داستان، نقطه تحول عمدتاً مربوط به دوگانه «زاینده‌گی در برابر رکود» است و در نیمه دوم داستان، نقطه تحول در دوگانه «یکپارچگی نفس در برابر ناامیدی» رخ می‌دهد. آنچه در این بین قرار دارد، مداخله‌های باغبان و کدخدا برای جلب توجه راوی-شخصیت به درخت گلابی است که نقش نمادین دعوت او به مرحله گذشته‌نگری و خودنگری را دارد. درحالی که فضیلت «مراقبت» که محصول گذر موفق‌آمیز از دوگانه «زاینده‌گی در برابر

رکود» است، نصیب شخصیت داستان می‌شود، کسب فضیلت «خرد» که پس از مواجهه با دوگانه «یکپارچگی نفس در برابر ناامیدی» به دست می‌آید، در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. با توجه به حضور پررنگ شکست در مسائل عاطفی و اعتقادی به‌هنگام مرور گذشته، می‌توان گفت که یکپارچگی نفس و متعاقباً فضیلت خرد برای شخصیت حاصل نمی‌شود. اما تکیه راوی-شخصیت به درخت در پایان داستان، درخت را «پیر حکیم» نامیدن، لقبی که فضیلت خرد را به درخت می‌دهد، الهام‌پذیری از آن و تجربه سکوت، آرامش، لذت، رضایت و لحظات رؤیاگونه نشان از تلاش برای کسب یکپارچگی نفس علیرغم کاستی‌های گذشته دارد.

پی‌نوشت

۱- ابرامز و هارپهام در دسته‌بندی انواع رمان، دو نوع «رمان حوادث» و «رمان شخصیت» را ذکر می‌کنند و معتقدند در نوع اول، توجهات عمدتاً معطوف به توالی آنچه شخصیت اصلی انجام می‌دهد است، در حالیکه در نوع دوم، عمده توجه به انگیزه‌های شخصیت و عاقبت او به عنوان یک شخص است (Abrams, M. H., Harpham, 2009: 227-228). از آنجاکه آنها معتقدند عمده اصطلاحاتی که برای تحلیل عناصر، انواع و سبک‌های روایی رمان، قابلیت به کارگیری در تحلیل داستان کوتاه را دارد (Ibid: 331)، می‌توان دو نوع مذکور را برای دسته‌بندی داستان کوتاه نیز به کار بست.

منابع

- آل‌سید، مونا. و کیخایی، آیدین. ۱۳۹۹. «روایت درخت گلابی: ترجمان امکان امید». *ادبیات پارسی معاصر*، دوره ۱۰ (۲۸): ۲۱-۳۹.
- افضلی، علی؛ گندمی، نسترن. و نبوی، مهدخت. ۱۳۹۷. «در جست‌وجوی خویشتن؛ واکاوی بحران هویت در رمان «ساقه بامبو» بر اساس نظریه «اریکسون»». *انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی*، دوره ۱۴ (۴۷): ۹۷-۱۱۶.
- ترقی، گلی. ۱۳۷۹. *جایی دیگر*، تهران: نیلوفر.
- فانی، کامران و دهباشی، علی. ۱۳۸۰. «نقد ادبی: گفتگو با گلی ترقی». *بخارا*، (۱۹): ۳۰-۵۴.

محرمی، رامین؛ حاجلو، نادر. و شجاعی ماسوله، مه‌ری. ۱۳۹۰. «تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های داستانی هوشنگ مرادی براساس نظریه اریکسون». *ادب پژوهشی*، دوره ۵ (۱۵): ۱۲۱-۱۴۰.

ملکی، صفا؛ پاشایی فخری، کامران. و عادل‌زاده، پروانه. ۱۳۹۹. «واکاوی مؤلفه‌های تمثیلی و نمادین رضایتمندی در اشعار فریدون مشیری از دیدگاه نظریه شخصیت اریکسون». *تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی*، دوره ۱۲(۴۳): ۷۶-۱۰۰.

نیازی، نوذر. ۱۳۹۴. «خوانشی بوم‌گرایانه از داستان کوتاه «درخت گلابی» نوشته گلی ترقی». *ادبیات پارسی معاصر*، دوره ۵ (۱۵): ۱۱۳-۱۲۷.

وهایی دریاکناری، رقیه و حسینی، مریم. ۱۳۹۶. «اسطوره «یاد و فراموشی» در «درخت گلابی» گلی ترقی». *مطالعات داستانی*، سال پنجم (۱۵): ۷-۱۸.

Abrams, Meyer Howard. 2009. *A Glossary of Literary Terms*, Boston: Wadsworth Cengage Learning.

Bridgers, Lynn and Snarey, John. 2010. "Foundations of Faith", *Adolescence: Development During a Global Era*, Eds. Dena Phillips Swanson, Malik Chaka Edwards and Margaret Beale Spencer. London: Elsevier Science: 211-241.

Burston, Daniel. 2007. *Erik Erikson and the American Psyche: Ego, Ethics, and Evolution*, Lanham, MD: Jason Aronson.

Erikson, Erik H. 1968. *Identity: Youth and Crisis*, New York and London: W. W. Norton & company.

Erikson, Erik H. 1977. *Childhood and Society*, London: Paladin Books.

Hammak, Philip. 2015. "Theoretical Foundations of Identity". *The Oxford Handbook of Identity Development*, Eds. Kate C. McLean and Moin Syed. Oxford: Oxford University Press: 11-30.

Gideon, Clare Anne. 2008. "Generativity". *Encyclopedia of Aging and Public Health*, Eds. Sana Loue and Marth Sajatovic. New York: Springer. 387-388.

Lachman, Margie E. and James, Jacquelyn Boone. 1997. "Charting the Course of Midlife Development: An Overview". *Multiple Paths of Midlife Development*, Eds. Margie E. Lachman and Jacquelyn Boone James. Chicago and London: University of Chicago Press: 1-17.

Lachman, Margie E. and Bertrand, Rosanna M. 2001. "Personality and the Self in Midlife". *Handbook of Midlife Development*, Ed. Margie E. Lachman. New York: John Wiley & Sons: 279-309.

- McAdams, Dan P. 2001. "Generativity in Midlife". *Handbook of Midlife Development*, Ed. Margie E. Lachman. New York: John Wiley & Sons: 395-443.
- Sollod, Robert N, and Monte, Christopher F. 2009. *Beneath the Mask: An Introduction to Theories of Personality*, John Wiley & Sons.
- Staudinger, Ursula M., and Susan Bluck. 2001. "A view on midlife development from life-span theory". *Handbook of Midlife Development*, Ed. Margie E. Lachman. New York: John Wiley & Sons: 3-39.
- Stevens, Anthony. 2006. "The Archetypes". *The Handbook of Jungian Psychology*, Ed. Renos K. Papadopoulos. Routledge: 74-94.
- Surprenant, Celine. 2006. "Freud and Psychoanalysis". *Literary Theory and Criticism: An Oxford Guide*, Ed. Patricia Waugh. Oxford: Oxford University Press: 199-211.

روش استناد به این مقاله:

جاویدشاد، مهدی و خوش سرور، سحر. ۱۴۰۱. «بحران رشد شخصیت در «درخت گلایی» نوشته گللی ترقی». نقد و نظریه ادبی،

DOI:10.22124/naqd.2022.20832.2284 .۲۰۶-۱۸۳ : (۱)۱۳

Copyright:

Copyright for this article is retained by the author(s), with first publication rights granted to *Naqd va Nazaryeh Adabi (Literary Theory and Criticism)*.

This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided that the original work is properly cited.

